

# شاهزاده سیاه پوش

شونون هیل، دین هیل | شیدارنجبر

## تولد پردر دسر



[www.porteghaal.com](http://www.porteghaal.com)



سرشناسه: هیل، شانون، ۱۹۷۴-م، Shannon, Hale  
عنوان و نام پدیدآور: تولد پردردسر / نویسنده شتون هیل، دین هیل؛  
تصویرگر لیون فم؛ مترجم شیدا رنجبر.  
مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۳۹۶.  
مشخصات ظاهری: ۹۴ ص؛ صورت (رنگی).  
فروست: شاهزاده سیاهپوش  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۰۴۶۸-۸ / ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۰۴۷۵-۵

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا  
یادداشت: عنوان اصلی: ۲۰۱۵، The Princess in Black and the perfect princess party

یادداشت: گروه سنی: ب.  
موضوع: داستان‌های کودکان انگلیسی Children's stories, English  
موضوع: داستان‌های تخیلی Fantastic Fiction  
موضوع: شاهدخت‌ها - داستان Princesses - Fiction  
شناسه‌ی افزوده: رنجبر، شیدا، ۱۳۴۰، مترجم  
ردمبندی دیوینی: داد ۱۳۹۶ تا ۸۲۳۳۹۲  
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۴۸۸۵۲۱۸



## انتشارات پرتقال

### شاهزاده سیاهپوش: تولد پردردسر

نویسنده: شتون هیل؛ دین هیل  
تصویرگر: لیون فم  
مترجم: شیدا رنجبر  
ویراستار: پروانه فتاحی  
مدیر هنری نسخه‌ی فارسی: کیانوش غریب‌پور  
طراح جلد نسخه‌ی فارسی: علیرضا لاک‌زاده  
آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: مهتاب یعقوبی  
مشاور فنی چاپ: حسن مستقیم  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۰۴۶۸-۸ / ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۰۴۷۵-۵  
نوبت چاپ: اول - ۹۶  
تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه  
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: اندیشه برتر  
قیمت: ۱۲۰۰۰ تومان



ترجمه‌ی این کتاب را به  
شاهزاده خانم، مهسا،  
تقدیم می‌کنم.  
ش.ر





# فصل ۱



بادکنک‌های صورتی بالای برج‌های  
قصر نصب شدند. بادکنک‌های صورتی  
نوک درخت‌ها بسته شدند. حتی یک  
بادکنک صورتی را به شاخ تک‌شاخ گره  
زدند.

امروز تولد شاهزاده ماگنولیا بود.  
شاهزاده می‌خواست همه چیز عالی و  
بی‌نقص باشد.



شاهزاده ماگنولیا اتاقش را توی برج،  
تمیز کرد. پیراهن پفی مورد علاقه‌اش را  
پوشید. کفش‌های شیشه‌ای‌اش را برق  
انداخت. روی کیک‌های فنجانی خامه  
مالید.





از پنجره بیرون را نگاه کرد. مهمان‌هایش  
هر لحظه ممکن بود از راه برسند. ولی  
ناگهان انگشتر جواهرنشان براقش زنگ  
زد.



شاهزاده ماگنولیا گفت: «زنگ خطر  
هیولا. وای، حالا نه!»  
الان وقت جشن تولد شاهزاده ماگنولیا  
بود. وقت مناسبی برای حمله‌ی یک  
هیولا نبود.



## فصل ۲



هیولاها اهمیتی به جشن تولد شاهزاده ماگنولیا نمی‌دادند. هیولاها فقط می‌خواستند بز بخورند. وظیفه‌ی شاهزاده ماگنولیای موقر و مؤدب نبود که جلوی هیولاها را بگیرد، ولی این کار کاملاً مناسب شاهزاده خانم سیاه‌پوش بود.





شاهزاده ماگنولیا یواشکی رفت توی  
انباری.



لباس پفی مورد علاقه‌اش را درآورد.  
کفش‌های شیشه‌ای‌اش را درآورد. زیر  
لباسش، لباس سیاهی پوشیده بود.  
نقابش را بست.



حالا ديگر شاهزاده ماگنوليا نبود.  
شاهزاده سياهپوش بود.

